

درآمدی بر ماهیت فقهی حقوقی «مستمری»^۱

حمید مسجدسرائی*

مصطفی جبّاری**

چکیده

آنان که با مفاهیم استخدام، حقوق، بازنشستگی و مستمری آشنایی دارند می‌دانند که پس از فوت مستخدم، حقوق وی برابر مقررات خاصی به شماری از بازماندگان وی می‌رسد. در این مورد، تفاوتی وجود ندارد که مستخدم، در حین اشتغال به کار فوت کرده باشد، یا پس از بازنشستگی. این نوشتار، در تلاش برای یافتن پاسخی قانع کننده برای سؤالاتی از این قبیل است که: ماهیت «مستمری» چیست؟ آیا مستمری ماهیتاً «ترکه» است؟ اگر چنین است چرا از قواعد ارث پیروی نشده و فقط به برخی از ورثه داده می‌شود نه به همه آنان؟ یافته اصلی این تحقیق آن است که بر خلاف مصوبات قانونی، حقوق مستمری، ماهیت «ترکه» را داشته و در نتیجه، تابع احکام و قواعد خاص «ارث» خواهد بود.

کلید واژه‌ها: بازنشستگی، حقوق بازنشستگی، حقوق مستمری، ترکه، ورثه قانونی

۱- تاریخ وصول: ۱۳۹۴/۷/۲۸ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۶/۶/۲۱

* دانشیار گروه فقه و مبانی حقوق اسلامی، دانشگاه سمنان، سمنان، ایران (نویسنده مسؤول)

h_masjedsaraie@semnan.ac.ir

** دانشیار گروه فقه و مبانی حقوق اسلامی، دانشگاه سمنان، سمنان، ایران

۱- طرح بحث

فصل هشتم مجموعه قوانین و مقررات استخدامی از ماده ۷۰ تا ۱۰۲ به بازنشستگی و وظیفه و فصل نهم آن به مباحثی چون فوت مستخدم و آثار مالی مترتب بر آن و وراثت قانونی حایز شرایط دریافت حقوق وظیفه و میزان سهم هر یک از وراثت پرداخته است. از آنچه در ماده ۷۱ به بعد آمده است می‌توان مفهوم ماهوی آنچه را که به عنوان حقوق بازنشستگی پرداخت می‌شود دریافت هر چند نتوانیم تعریفی جامع و مانع از آن ارایه دهیم: «وزارتخانه‌ها و مؤسسات دولتی مکلفند هر ماه، هشت و نیم درصد از جمع حقوق و تفاوت تطبیق حقوق و مزایای مستمر و فوق العاده‌های مستخدمین رسمی و مستخدمین آزمایشی را به استثنای فوق‌العاده تضمین و اضافه کار و کسر صندوق و روزانه کم کرده و بابت سهم مستخدمین به صندوق بازنشستگی کشوری بپردازند». در پاورقی همین ماده آمده است: «طبق تصویب نامه شماره ۵۵۸۸۰/ت/۲۳۳۵۸ مورخ ۷۹/۱۲/۷ و به استناد ماده ۱۲ قانون اصلاح پاره‌ای از مقررات مربوط به حقوق بازنشستگی مصوب ۷۹ نرخ کسور بازنشستگی کلیه کارکنان بخش دولتی اعم از کشوری و لشگری از تاریخ ۷۹/۱/۷ به میزان ۹ درصد سهم کارکنان و ۱/۵ برابر آن سهم دولت تعیین می‌شود». در ماده ۷۲ همین قانون آمده است: «وزارتخانه‌ها و مؤسسات دولتی مشمول این قانون مکلفند حقوق و فوق‌العاده شغل اولین ماه کسانی را که دوره آزمایشی را طی کرده و به استخدام رسمی پذیرفته می‌شوند برداشت کنند و به صندوق بازنشستگی کشوری بپردازند». و در ماده ۷۳ مقرر است که: «وزارتخانه‌ها و مؤسسات دولتی مشمول این قانون مکلفند علاوه بر کسور موضوع ماده ۷۱ هر ماه مبلغی برابر ۸/۵ درصد حقوق مستخدمین رسمی و رسمی آزمایشی خود را به صندوق بازنشستگی کشوری بپردازند. آنچه به عنوان قدر متیقن از این مواد به دست می‌آید این است که بر اساس ضوابط خاصی که دولت تعیین می‌کند مقداری معین از حقوق مستخدم در صندوقی ذخیره می‌شود تا در دوران بازنشستگی به وی عودت داده شود و بنابراین، آنچه به او بازگردانده می‌شود تماماً یا بخشی از آن، همان است که به نام وی، از حاصل تلاش دوران خدمت خود او در آن صندوق نگهداری شده است. اکنون می‌توان چنین فرض کرد که اگر دولت به مستخدم، در واریز وجوهی به نام وی، به صندوق بازنشستگی کمکی نکرده باشد پس همه آنچه در آن صندوق ذخیره می‌شود از آن مستخدم خواهد بود. اگر چنین باشد می‌توان پرسید که آیا همه آنچه در آن صندوق پس انداز شده و عودت داده می‌شود در حکم «دینی» است که مستخدم بر ذمه دولت دارد؟ به این معنا که طی قراردادی معین، مبلغی معین و طی زمانی معین به صندوق واریز شده است. صندوق از این

ذخیره برداشته و در اختیار کسانی که قبلاً بازنشسته شده اند قرارداد شده است. اما صندوق متعهد است تا وجوه واریزی هر شخص را طی مقررات خاصی، در دوران بازنشستگی به خود او بازپس دهد. اکنون با طرح چند سؤال شاید بتوانیم برای پرسش خود، پاسخی داشته باشیم:

۲- ماهیت حقوق بازنشستگی

با عنایت به ماده ۷۱ و ۷۲ و ۱۰۰ قانون استخدامی می‌توان گفت: «حقوق بازنشستگی و وظیفه‌ای که به بازنشستگان یا به بازماندگان آنها پرداخت می‌شود وجوه رایگان و بلاعوض نیست بلکه مستمری‌های مزبور در حقیقت، وجوهی است که مطابق شرایط مقرر در قانون، در مدت خدمت کارمندان به عنوان کسور از حقوق و مقرری آنها برداشت، برای زمان پیری و بازنشستگی و کارافتادگی آنها در صندوق مخصوصی پس انداز می‌شود» (طباطبایی مؤتمنی، ۱۳۷۸، ۲۰۵).

توجه داشته باشیم که ذیل ماده صد آمده است: «در صورت عدم کفایت وجوه صندوق بازنشستگی، دولت مکلف است کمبود آن را در بودجه کل کشور از محل درآمد عمومی تأمین و پرداخت کند.» پس می‌توان گفت گاه همه آنچه که در صندوق موجود است همان نیست که از مستخدمین کسر شده است بلکه دولت نیز در آن میان، آورده‌ای دارد تا کمبود موجودی صندوق را تأمین کند و استفاده کنندگان دچار مشکل نشوند. اما اگر وجوه پس انداز شده در آن صندوق به اندازه‌ای باشد که کفاف پرداخت را بکند و دولت کمک به صندوق نداشته باشد و از همان پس‌اندازها به بازنشسته و پس از حیات او برابر ضوابط معین به کسانی پرداخت شود، باید گفت که این همان «دینی» است که بازنشسته متوفی بر صندوق دارد و اکنون به ورثه وی پرداخت می‌شود. اگر این تحلیل درست باشد اینک می‌توان همان پرسش را مطرح کرد: «آیا حقوق مستمری، ترکه است؟». اما از نظر برخی نویسندگان، «سرشت و ماهیت حقوق بازنشستگی روشن نیست. با کسور بازنشستگی که مستخدمان کشور در مدت سی سال خدمت می‌پردازند به‌طور متوسط می‌توان سه سال و هشت ماه حقوق بازنشستگی مستخدم را پرداخت کرد، ولی مستخدمانی که در سن ۵۵ سالگی بازنشست می‌شوند با توجه به بالارفتن سال‌های زندگی، حد متوسط ۱۵ سال دیگر بعد از بازنشستگی زندگی خواهند کرد.» (ابوالحمد، ۲۰۲۰، ۱۳۷۰). در پاورقی همین منبع آمده است: «بر طبق آمار، متوسط مدتی که یک بازنشسته یا وارث قانونی او از حقوق بازنشستگی یا وظیفه استفاده می‌کند ۳۳/۷ سال است در حالی که کسور بازنشستگی از سوی مستخدم به طور متوسط برای ۳ سال و ۸ ماه کافی است.»

همان؛ نیز برای دیدن منابعی در حقوق اداری که اصولاً از ماهیت حقوق بازنشستگی و وظیفه سخنی نگفته و فقط به مباحث شکلی و اجرایی پرداخته‌اند (مثلاً رجوع شود به: عباسی، ۱۳۸۹، ۲۲۹ تا ۲۳۱، همچنین موسی زاده، ۱۳۸۴، ۲۲۳-۲۳۱).

از آنجا که تجربه و آمار نشان می‌دهد که کسورات بازنشستگی، کفاف حقوق بازنشستگی و مستمری را نخواهد کرد، «برای تأمین حقوق بازنشستگی مستخدم و کشور با هم شرکت دارند. به دستور ماده ۱۰۰ اصلاحی ق.ا.ک. که با قانون اصلاح مقررات بازنشستگی و وظیفه قانون استخدام کشوری در ۶۸/۱۲/۱۲ به تصویب رسیده است: در صورت عدم کفایت وجوه صندوق بازنشستگی، دولت مکلف است کمبود آن را در بودجه کل کشور از محل درآمد عمومی تأمین و پرداخت کند.» (ابوالحمد، ۱۳۷۰، ۲۰۷). وقتی قانونگذار دولت را مکلف به پرداخت چنین وجهی کرده است آیا نمی‌توان نتیجه گرفت که این وجه به مالکیت مستخدم در می‌آید و او حق دارد درباره آن هر تصمیمی بگیرد و از جمله نسبت به آن وصیت کند؟ به‌ویژه که قانونگذار این پرداخت را مقید به هیچ قید یا شرطی نکرده است.

این مبنا در فقه امامیه نیز پذیرفته شده است؛ آنجا که فقها سخن از حیازت مباحات به میان آورده و آن را یکی از اسباب تملک محسوب می‌نمایند؛ نظیر تور ماهیگیری که شخصی در زمان حیات به دریا می‌اندازد ولی پس از فوت وی، تور از ماهی پُر می‌شود؛ در اینجا چون سبب این تملک را که همان حیازت مباحات باشد در زمان حیات ایجاد کرده است پس از فوت، وی مالک آن ماهیان محسوب می‌گردد. بر همین اساس است که مطابق مبانی فقهی و نیز حقوقی، یکی از ملاک‌های تشخیص دارایی شخص پس از حیات، چیزهایی است که انسان پس از فوت مالک آن می‌گردد ولی «سبب تملک» آن را در زمان حیات خود ایجاد کرده است. به نظر می‌رسد از نظرگاه فقهی، عنوان مستمری نیز از همین قبیل اموال بازنشسته باشد که سبب تملک آن را در زمان حیات خود ایجاد کرده است و در نتیجه، مشمول حکم سایر اموال وی از قبیل وصیت به آن و یا تقسیم ارث خواهد گردید.

۳- وصیت مستخدم به حقوق بازنشستگی خود

آیا می‌توان تصور کرد که مستخدم وصیت کند تا مقدار معینی - با رعایت ضوابط مقرر در قانون و شرع - از حقوق بازنشستگی وی، پس از فوت او، هر ماه به حساب بنیاد یا انجمن خیریه‌ای واریز شود؟ آیا چنین وصیتی نافذ است؟ می‌دانیم که شخص می‌تواند وصیت کند تا منفعت معینی از باغ یا خانه یا حتی از

یک درخت، طی زمان معینی به موصی له داده شود. همان‌گونه که وصیت به عین صحیح است وصیت به منفعت نیز صحیح است.^۱ چه تفاوتی است میان چنین وصیتی، با آن که شخص بر حقوق ماهانه خود وصیت کند؟ اثر صحت چنین وصیتی آن است که پیش از پرداخت حقوق مستمری به ورثه، هر ماه باید سهم آن بنیاد یا انجمن پرداخت شود. حتی در صورتی که برابر ماده صد، دولت به صندوق بازنشستگی کمک می‌کند نیز چنین وصیتی دچار مشکل و تردید نخواهد بود. قدر متیقن این است که مستخدم نسبت به سهم خود از این دارایی مشترک می‌تواند وصیت کند. (کرکی، ۱۴۱۵، ۱۰، ۱۰۲؛ و لو اوصی بالمشترک صح فی نصیبه لاختصاصه به ... دلیل این است که این نصیب، به موصی اختصاص دارد). شاید بتوان کمک دولت را در قالب هبه به «شخصیتی حقوقی» (که همان صندوق است) تحلیل کرد. درست است که «شخص متوفی» اهلیت قبول هبه را ندارد اما برای «صندوق» می‌توان چنین اهلیتی در نظر گرفت. از سوی دیگر، می‌توان پذیرفت که پس‌اندازهای همه اشخاصی که در دوران استخدام، درصدی از حقوق ماهانه آنان کسر و به آن صندوق واریز شده است و رشدی که توسط سازمان اداری و مالی صندوق در آن پس‌اندازها به وجود آمده، باعث آن است تا هر سال به پرداختی‌های مستمری‌بگیران چیزی افزوده شود و البته کمک‌های دولت را هم نباید نادیده گرفت. اما هرچه باشد آنچه به بازنشسته پرداخت می‌شود «حق» اوست و بنابراین او می‌تواند در این حق تصمیم بگیرد؛ بر پایه آن ضامن کسی شود که وام می‌گیرد، بر پایه آن خود را وامدار بانکی یا صندوقی کند، هر ماه به انجمن یا بنیاد خیریه‌ای کمک کند، برای انجمنی یا بنیادی از حقوق بازنشستگی خود وصیت کند و ...

۴- رابطه حقوق مستمری با ترکه

شاید با تبیین مفهوم «ترکه»، تصویر روشن‌تری از این پرسش داشته باشیم که آیا حقوق مستمری، همان ترکه است؟ از نظر فقها، ترکه شامل همه آن چیزهایی است که میت از خود به جا می‌گذارد. شامل آنچه قبل از موت مالک آن شده است؛ خواه عین باشد یا دین یا حقی از حقوق مالی یا ... و نیز شامل آنچه بعد از موت مالک شده است مانند صیدی که در توری می‌افتد که او در زمان حیات گسترده است یا جنایتی

۱- برای دیدن نظری که مشابه آن را در متون فقهی، بسیار می‌توان یافت مثلاً رجوع کنید به تحریر الوسیله: «یشترط فی الموصی له أن یکون مالاً أو حقاً ... من غیر فرق فی المال بین کونه عیناً أو دیناً فی ذمه الغیر أو منفعه، و فی العین بین کونها موجوده أو ممّا سیوجد. فتصح الوسیه بما تحمله الذابه أو ثمر الشجر فی المستقبل» (خمینی، بی‌تا، ۲۴۰) همچنین رک: کاتوزیان، ۱۳۶۹، ۶۹، ۱۴۴، ۱۴۵؛ برای دیدن بحثی درباره وصیت به عین و وصیت به منافع.

که بر متوفی شده و دیه آن را گرفته اند.^۱ همچنین گفته‌اند: «ما خلفه المیت من مال أو حق، یعنی آن چه از اموال و حقوق که میت از خود به جا می‌گذارد را ترکه گویند و چون این حقوق، شامل حقوق مالی مانند حق شفعه و غیر مالی مانند حق قصاص و حق کذف می‌شود لذا مفهوم ترکه از دایره امور مالی هم تجاوز می‌کند» (جعفری لنگرودی به نقل از اعانه الطالب، ۱۳۶۹، ۲۲). به عبارت دیگر، برابر منطبق حقوقی نیز می‌توان در مفهوم «ترکه» توسعه داده، و آن را شامل موارد ذیل دانست:

(۱) آنچه که میت «قبل از فوت» مالک بوده است، خواه عین باشد یا دین، و خواه حق مالی نظیر تحجیر و حق خیار یا حق شفعه و (۲) آنچه که میت «به واسطه فوت» مالک آن می‌شود مانند دیه، (۳) آن چه که میت «پس از فوت» مالک آن می‌شود مانند صیدی که در تور واقع می‌شود و میت آن تور را در زمان حیات خود برپا کرده بوده است.

ذکر نکته مهم دیگری در این‌جا ضروری است و آن این است که: «تعریف ترکه به ما یک اطلاع اجمالی یا یک دورنما می‌دهد. از نظر ما، عناصر ترکه از قرار زیر است: ۲- انتقال حق از میت به وارث. در تحقق ترکه، انتقال حق از میت به ورثه شرط است. به عبارت دیگر، ذی‌حق در ترکه باید حق خود را از متوفی تلقی کند. تلقی حق از میت، عنصر مهم ترکه است که نمی‌توان از آن چشم پوشید. این مسأله که به ظاهر بدیهی به نظر می‌رسد می‌تواند در پاره‌ای از موارد، بحث انگیز باشد مانند موارد ذیل:

یک- دیه، جزو ترکه میت است و حال این که دیه نفس، بدل نفس است و تا جان در تن مجنی‌علیه است بدل وجود ندارد. وقتی جان از تن رفت مرده، مالک دیه نمی‌شود، پس چگونه ورثه مقتول، دیه را از متوفی که یک لحظه هم مالک دیه نشده است تلقی می‌کنند؟ به عبارت دیگر، «حقی» که مقتول بر دیه داشت و آن هم پس از کشته شدن ایشان ایجاد می‌گردید این حق با کشته شدن وی به ورثه او منتقل می‌شود و ورثه، ذی حق محسوب می‌گردد؛ حال سؤال اساسی این است که انتقال این «حق» به ورثه، جزو ترکه محسوب شدن دیه مورث مقتول، چگونه رخ می‌دهد؟ تصور این که این حق (حق بر دیه)، به مقتول تعلق داشته است از این راه است که مقتول اگر پس از وقوع ضرب منتهی به قتل و پیش از وقوع قتل، می‌خواست از دیه‌ای که احتمالاً تعلق می‌گرفت چشم ببوشد و آن را اسقاط کند این حق را داشت.

۱- «الترکه اسم للاشیاء التي يتركها الميت و هي: ۱- ما يملكه قبل الموت عينا كان أو دينا أو حقاً مالياً كحق التحجير ... أو حق الخیار ... أو حق القصاص أو الجنایه اذا كان ولياً عن المقتول كما لو قتل ولده شخص ثم مات القاتل قبل الاقتصاص منه فإن حق القصاص ينقلب ما لا یؤخذ من ترکه القاتل تماماً كالدين. ۲- ما يملكه بعد الموت كما وقع الصيد بعد موته في الشبکه التي نصبها في حياته أو جنی علیه جان بعد موته فقطع عضواً من أعضائه فأخذت منه الذیبه، کل ذلك و ما اليه بحسب من الترکه» (مغنیه، ۱۳۷۹، ۱۸۲).

پس همین اندازه برای تصوّر تعلق حقّ مجنی‌علیه بر دیه کافی است. یا باید گفت که دیه در حکم مال میّت است همان‌طور که چک در حکم اسناد رسمی. این «حقّ اسقاط» و یا «در حکم مال میّت بودن دیه» راهی است که سبب می‌گردد تا همان حقّی که مقتول (پس از ضرب و قتل از فوت) بر دیه از آن برخوردار بود به وراثت وی انتقال یابد و به عبارت دیگر، این حقّ را از مقتول تلقّی کنند؛ نمونه‌های حکمی در علم حقوق از باب طبقه‌بندی حقوق و تکالیف افراد کم نیست.

دو- ماده ۲۴ قانون بیمه مصوب ۱۳۱۶/۱۲/۷ می‌گوید: «وجه بیمه عمر که باید بعد از فوت پرداخت شود به ورثه قانونی متوفّی پرداخته می‌شود مگر این که در موقع عقد بیمه یا بعد از آن در سند بیمه قید دیگری شده باشد که در این صورت وجه بیمه، متعلّق به کسی خواهد بود که در سند بیمه، اسم برده شده است». آیا وجه بیمه عمر قبل از فوت حتّی یک لحظه مال متوفّی شده بود که ورثه به عنوان وراثت، حقّ وجه بیمه عمر را از متوفّی تلقّی کنند؟ معذک این وجه هم مانند دیه در حکم مال میّت است.

سه - حقوق وظیفه و حقوق بازنشستگی که به ورثه داده می‌شود. (جعفری لنگرودی، ۱۳۶۹، ۲۳). پس از ذکر این مطالب، دکتر لنگرودی پرسشی مطرح و به آن پاسخ می‌دهند: «آیا در این موارد، وراثت که حقوق وظیفه را دریافت می‌کند حقّ مزبور را از متوفّی تلقّی می‌کنند و این میراث است؟» پاسخ این است که: «وراثت حقّ مزبور را از میّت تلقّی نمی‌کنند. با موت مستخدم، او دیگر حقّی بر وجوه عمومی ندارد. قانونگذار به مناسبت مرگ او به معاش وراثت و عایله او کمک می‌کند. به همین جهت، نمی‌توان آن را حتّی در حکم ترکه دانست». و نیز می‌افزاید که: «فقها نیز در مورد واجبات و حقوق (و به اصطلاح خودشان: ارتزاق) می‌گویند که قابل وراثت نیست» (همان، ۲۳ تا ۲۶). تعریف دیگری از همین نویسندگان از ترکه چنین است: «دارایی زمان فوت متوفّی که به سبب موت وی از مالکیت او خارج می‌شود قبل از اخراج واجبات مالی، دیون و ثلث» (جعفری لنگرودی، ۱۳۶۷، ۱۴۹، اصطلاح ترکه). البته می‌توان ترکه را گاه معادل و مترادف ارث دانست و: «آن عبارت است از دارایی متوفّی که دیون و واجبات مالی و ثلث از آن خارج شده باشد. این مال است که مالیات بر ارث به آن تعلق می‌گیرد» (همان). اما سؤال اصلی این است که آیا آن چه پس از فوت مستخدم به ورثه وی پرداخت می‌شود و چنین به نظر می‌آید که از «وجوه عمومی» داده می‌شود حقیقتاً و ماهیتاً از وجوه عمومی است؟ یا همان است که از مال خود مستخدم پس انداز شده و نزد صندوق به امانت مانده است تا در دوران بازنشستگی به خود وی و پس از فوت وی به ورثه وی پرداخت شود؟ و شاید بر اساس همین مبنا می‌توان پرسید که چرا از همین وجوه عمومی به کسانی که کار کرده‌اند

ولی حقّ بازنشستگی نپرداخته‌اند چیزی پرداخت نمی‌شود؛ حال این که بسیاری از آنان هم نیازمندند و هم عایله دارند؟ به نظر می‌رسد که باید گفت اینان بر عهده صندوق چیزی ندارند تا در دوران خاصّی، خود یا ورثه آنان، از آن بهره‌مند باشند. پس بعید است که بتوان با نظری موافق بود که اعلام می‌کند: «... به همین جهت نمی‌توان آن را حتّی در حکم ترکه دانست» (جعفری لنگرودی، ۱۳۶۹، ۲۴). فقها نیز مفهوم «ترکه» را چنان گسترده تبیین کرده‌اند که بعید به نظر می‌رسد بتوان حقوق بازنشستگی را از آن بیرون دانست. برای آگاهی از نظر برخی فقهای معاصر، در استفتاء به عمل آمده توسط نگارندگان از یکی از مراجع حاضر، چنین آمده است: - متن سؤال: شخص بازنشسته‌ای پس از فوت و قبل از تقسیم ترکه، از بانکی که حقوق بازنشستگی خود را دریافت می‌کرده است در قرعه کشی بانک برنده یک خودروی سواری می‌شود مشخص فرمائید: اولاً- خودرو مذکور جزو ترکه ایشان محسوب می‌شود یا نه؟ ثانیاً- آیا فقط افراد مستمری‌بگیر نامبرده، استحقاق تملک خودرو را دارند و یا این که به تمامی وراث شرعی ایشان تعلق می‌گیرد؟ پاسخ استفتاء: «آن خودرو جزو ماترک میّت محسوب شده و باید مطابق قانون ارث بین ورثه‌اش تقسیم شود.» همان‌گونه که ملاحظه می‌شود این نکته که ماهیّت این دسته از اموال، ماهیّتی جدای از ماهیّت «ترکه» نیست هم در متن سؤال و هم در پاسخ معظمّله به صراحت ذکر شده است. به هنگام سخن از مقدار ترکه و این که چه زمانی ترکه، «ترکه» محسوب می‌شود تا بتوان درباره ثلث آن تصمیم گرفت معتقدند که «زمان فوت»، معتبر است نه زمان وصیّت و نه زمان میان وصیّت و فوت. زیرا وقت تعلق گرفتن وصیّت به اموال متوفّی، همان زمان وفات است و از اینجا نتیجه می‌گیرند که: «فلو قتل فاخذت دیتة حسبت الدیة من ترکتة و اعتبر ثلثها لثبوتها بالوفاه و إن لم تکن عند الوصیة». درست است که دیه در زمان وصیّت وجود نداشته است ولی چون با وفات، دیه جزو اموال میّت می‌شود پس اگر کسی کشته شود و اولیای دم دیه بگیرند، دیه در شمار ترکه محسوب می‌شود (شهید ثانی، ۱۴۰۳، ۵، ۳۷؛ یزدی، ۱۴۰۹، ۲، ۸۹۳؛ نجفی، ۱۳۶۸، ۲۸، ۲۹۱؛ بحر العلوم، ۱۴۰۳، ۴، ۹۱).^۲

۱- استفتاء از آیه الله ناصر مکارم شیرازی، تاریخ ارسال استفتاء: ۱۳۹۵/۰۶/۱۴؛ تاریخ دریافت پاسخ: ۱۳۹۵/۰۶/۱۷.

۲- «و يعتبر الثلث وقت الوفاة لا وقت الوصایة ... و لو اوصی ثم قتله قاتل او جرحه کانت وصیّته ماضیه من ثلث ترکتة و دیتة و ارش جراحته». همچنین وی دیه را در زمره اموال میّت می‌داند: «الديه في حکم اموال المقتول، يقضى منها ديونه و يخرج منها وصایاه سواء قتل عمدا فاخذت دیتة أو خطأ». نیز رجوع شود به: بحرانی، ۱۳۶۳، ۲۲، ۴۲۷-۴۳۱ که بحثی درباره دخول دیه و ارش جنایت در وصیّت دارد و پس از نقل روایاتی در این مورد از کتاب مسالک شهید ثانی نیز مطالبی در همین خصوص می‌آورد: ... قال فی المسالک: اذا قتل شخص عمدا و علیه دین فان اخذ الورثة الدیة صرفت فی دیون المقتول و وصایاه کثیرها من امواله لما تقدم غیر مرّه من أن الدیة فی حکم اموال المیت سواء وجبت أصالة أو صلحا ...» (محقّق حلّی، ۱۴۰۳، ۴۷۱).

اکنون تصور کنیم که متوفی، مجروح شده و خود شخصاً دیه‌ای دریافت کرده و آن را نزد صندوق یا بانک یا شخصی به امانت سپرده است. بدیهی است که پس از مرگ وی، آن مبلغ در شمار ترکه وی محسوب خواهد شد. پس می‌پرسیم چه تفاوتی است میان این که شخص، مبلغ معینی در بانک بگذارد و این که در دوران استخدام، برابر مقررات خاصی هر ماه، مبلغی از دریافتی وی، کسر و در صندوق بازنشستگی ذخیره شده باشد؟ به اصطلاح می‌توان گفت متوفی، «سبب» آنچه را که پس از فوت به ورثه پرداخت می‌شود در زمان حیات فراهم کرده است، مانند این که در زمان حیات دامی گسترده و در زمان فوت چیزی در آن افتاده باشد.^۱ نظر شهید ثانی درباره دیه و این که در حکم اموال میت به شمار می‌آید در متون فقهی دیگر نیز یافت می‌شود؛ به عنوان مثال، همین نظر در تحریرالوسیله نیز دیده می‌شود: «الدیه فی حکم مال المقتول یقضی منها دیونه و یخرج منها وصایاه اولاً قبل الارث ثم یرث الباقی کسائر الاموال» (خمینی، بی تا، ۵۰۱). همچنین است نظر علامه حلی (۱۴۲۱، ۳، ۳۴۳): «لو أوصی ثم قتل او جرح خرجت الوصیه من ثلث ماله و دیتة و أرش جراحه، سواء كان القتل عمداً أو خطأً (نیز رجوع شود به: محقق کرکی، ۱۴۱۵، ۱۰، ۱۱۶: و يعتبر الثلث وقت الوفاة لا الوصیه سواء كانت بمعیّن أو لا، و لو قتل خطأً أو استحقّ أرشاً خرجت الوصیه من ثلث ترکنه و ثلث دیتة و أرشه و کذا العمد إذا تراخوا بالدیه).^۲

پس دیه ماهیتاً دینی است که مقتول یا مجنی‌علیه بر عهده قاتل یا جانی دارد. اما چون مقتول به لحاظ طبیعت و تکوین شخصاً قدرت گرفتن دین خود را ندارد دین او قهراً وارد اموالش شده و ورثه نسبت به آن تصمیم می‌گیرند. همچنان که وقتی وی به دیگری بدهکار است قهراً مالی از اموال او باید خارج شود و در اختیار طلبکار قرارگیرد. سؤال این است که چرا وقتی متوفی بدهکار است عملاً از سهم همه وراثت کسر می‌شود تا دین وی پرداخت گردد، اما وقتی حقوقی تحت عنوان «مستمری» پرداخت می‌شود همه ورثه از آن سهمی نمی‌برند؟ غیر از دشواری در اجرای این پرداخت که قهراً پیچیدگی‌های خاص خود را دارد و شاید بتوان گفت قانونگذار بالاجبار این شیوه را برگزیده، حقوق مستمری را فقط به شماری از ورثه اختصاص داده است، این پاسخ که همه آنچه ذخیره شده و پس از فوت به بازماندگان پرداخت می‌شود

۱- یحسب من التركة ما یملک بالموت کالدیه. و کذا ما یملک بعد الموت اذا اوجد المیت سببه قبل موته مثل ما یقع فی الشبکه التی

نصبها المیت فی زمان حیاته، فیخرج منه دین المیت و وصایاه. (خمینی، بی تا، ۲۴۳)

۳- البته حکم مذکور مبتنی بر روایات عیدهای است که در کتاب وسائل الشیعه نیز ذکر شده است؛ از جمله در روایتی از امام باقر (ع) آمده است که فرمودند: «شخصی یک سوم یا یک چهارم مالش را برای شخص دیگر به طور قطعی وصیت کرد، سپس موصی، به طور غیر عمد کشته شد و اولیای دم دیه او را گرفتند. امام باقر (ع) فرمود که علی (ع) حکم کرد که وصیت او همان‌طور که وصیت کرده است از مال و دیه اش اجرا شود» (حر عاملی، ۱۴۱۴، ۱۹، ۲۸۶).

اندوخته شخص متوفی، منحصرأ نبوده و دولت نیز آورده‌ای دارد نمی‌تواند پاسخ قانع‌کننده‌ای باشد، زیرا حداقل می‌توان چنین خدشه کرد که دولت می‌تواند راجع به آورده خود و نحوه تقسیم آن و افراد مشمول آن مستمری تصمیم بگیرد و حق ندارد درباره آن بخش که منحصرأ ذخیره شخص متوفی و از حقوق ماهانه خود او است تصمیمی اتخاذ نماید. در اینجا باید متذکر نکته‌ای شد و آن عبارت است از تفاوت میان حوزه «ثبوت» و «اثبات»: مباحث مربوط به دشواری‌های اداری و اجرایی، به حوزه اثبات مربوط می‌شوند و این سؤال که آیا مستمری ماهیتاً ترکه می‌ت است یا نه؟ بحثی ماهوی و ثبوتی است. پس باید گفت که پاسخی از این دست، که حوزه حقوق اداری و استخدامی با حوزه حقوق خصوصی و فقهی متفاوت است و با عینک اندیشه‌های فقهی و حقوق خصوصی نباید موضوعات حقوق اداری را تحلیل کرد پاسخی چندان قانع‌کننده به نظر نمی‌رسد. با چنین تحلیلی باید بپذیریم که دولت به دلیل برقراری نظم عمومی و مصالح و ضرورت‌های اجتماعی و مفاهیم کلی و گاه مبهمی از این قبیل نمی‌تواند هرگونه برداشتی از مفاهیم اولیه فقهی داشته باشد. به نظر می‌رسد که از تعریف برخی از حقوق‌دانان از «دارایی»، می‌توان در تبیین مفهوم ترکه کمک گرفت: «وجود ترکه، یعنی دارایی مثبت برای متوفی و در زمان فوت او، یکی دیگر از شرایط تحقق ارث است... دارایی شامل اموال عینی، منفعت و طلب و کلیه حقوق مالی است» (شهیدی، ۱۳۷۴، ۴۲). و نیز این تعریف که: «و منظور از دارایی، اموال و حقوق مالی متوفی است که او در حین فوت دارا بوده است» (امامی، ۱۳۷۰، ۱۶۹). با این همه، هنوز تردید وجود دارد که آیا حقوق مستمری، در شمار ترکه است یا خیر؟ پاسخ برخی از حقوق‌دانان به این سؤال صریحاً منفی است: «باید پذیرفت که اصل، انتقال تمام اموال و حقوق مالی مورث است و ترکه شامل تمام اجزای دارایی، اعم از منقول و غیر منقول، اعیان و منافع و حقوق و دیون و مطالبات است. منتها آن توده ناخالص باید تصفیه شود و ترکه ناب به دارایی وارثان پیوندد... همچنین تمام اموالی که بعد از مرگ به دارایی مورث می‌پیوندد و سبب آن به وسیله مورث فراهم آمده است جزو ترکه محسوب می‌شود. برای مثال، اگر به حساب پس انداز او یا قرضه ملی خریداری شده در زمان حیات، جایزه‌ای اصابت کند یا در توری که در رودخانه گسترده است ماهی بیفتد، این اموال در شمار اموال مورث و از توابع ترکه است» (کاتوزیان، ۱۳۷۶، ۱۲۵).^۱ این برداشت به فقه مستند

۱- نیز نگاه کنید به (کاتوزیان، ۱۳۸۸، ۵۱۴) ذیل بحث از ماده ۸۴۵ که آمده است: ۱- در محاسبه میزان دارایی موصی نه تنها همه اموال و حقوق و مطالبات موصی منظور می‌شود اموالی هم که سبب تملک آن به وسیله موصی ایجاد گردیده و بعد از موت به ترکه افزوده گردیده است جزو دارایی به حساب می‌آید. ۴- وجه بیمه عمر که ذی‌نفع معین داشته باشد جزو ترکه نمی‌آید هرچند که از وارثان باشد ولی هرگاه به سود ترکه باشد یا ذی‌نفعی نداشته باشد در حکم اموال بیمه گذار است.»

است: «در فقه امامیه نیز مشهور، دیه را در حکم مال میّت می‌دانند و نظری که در قتل عمد، دیه را از اموال وارثان شمرده (که در اثر صلح یا قصاص به دست آورده‌اند) چندان مهجور افتاده است که نویسندگان عنایتی به آن ندارند» (همان، ۱۲۶). اما وقتی سخن از حقوق وظیفه و بازنشستگی است، بی آنکه دلیل مشخصی بر تفاوت ماهوی آن با دیگر موارد بیان شود حکمی استثنایی برای آن قایل شده‌اند: «... حقوق وظیفه و بازنشستگی که با شرایطی به وارثان تحت تکفل و نیازمند متوفی داده می‌شود در واقع کمکی به بازماندگان به مناسبت خدمات اوست و نباید آن را در زمره ترکه و متعلق حق طلبکاران آورد. در واقع، این گونه درآمدها کمک به عایله کسی است که خدماتی برای عموم کرده است، به طور مستقیم به ملکیت آنان (ورثه) در می‌آید. به همین جهت، مستحقان باید آن را به تساوی قسمت کنند نه طبق قواعد ارث و طلبکار از متوفی نیز نمی‌تواند آن را به سود خود توقیف کند. همچنین برای تعیین میزان ثلث و موصی‌به، در مواردی که وصیت به حصّه مشاع از ترکه می‌شود این حقوق در محاسبه میزان ترکه در بخش اموال و حقوق نمی‌آید. ولی حقوقی که به عنوان پاداش خدمت در یک بار به او تعلق می‌گیرد و بعد از فوت به وارثان کارگران و کارمندان پرداخت می‌شود جزو ترکه محسوب است» (همان، ۱۳۰). می‌توان گفت که اگر مناط حکم، در حقوق وظیفه و بازنشستگی و این که جزو ترکه نیست آن باشد که کمک و پاداش به «عائله» کسی است که خدماتی برای عموم کرده است همین مناط در خصوص «پاداش آخر خدمت» هم وجود دارد. مگر نه این است که پاداش بر اساس سنوات خدمتی و رتبه استخدامی و سایر ضوابط اداری پرداخت می‌شود؟ اما آنگاه که سخن از «وصیت به حقوق مالی» است می‌گوییم: «موضوع وصیت تملیکی باید مال و قابل انتقال باشد. حقوق مالی نیز از اموال است زیرا می‌دانیم آنچه به ملکیت در می‌آید و به دیگران انتقال می‌یابد در واقع حق مالی است که ارتباط معنوی و اعتبار میان شخص و اشیاء را برقرار می‌کند» (کاتوزیان، ۱۳۶۹، ۱۵۵). و نیز گفته می‌شود که: «... حقوق مالی مانند حق ارتفاق و حق تحجیر ممکن است مورد وصیت واقع شود. همچنین طلبی را که موصی از دیگران دارد هرچند مربوط به خدمات باشد می‌تواند به موجب وصیت به دیگران واگذار کند» (همان، ۱۵۵). البته در خصوص نحوه واگذاری ترکه به ورثه شرعی، باید راه قانونی انحصار وراثت را پیمود که تابع تشریفات قانونی و اجرایی خود است: مثلاً افتتاح حساب به نام هر یک از ورثه و واریز سهم هر کدام به همان حساب. اگر بتوانیم حقوق بازنشستگی را «طلب مستخدم» از صندوق بدانیم باید بگوییم که شخص در دوران حیات خود می‌تواند نسبت به آن وصیت کند معنای این سخن آن است که چنین طلبی در زمره «ترکه» قرار خواهد گرفت. بدیهی است که

چنین طلبی، مصداق همان طلبی است که مربوط به خدمات ارایه شده توسط مستخدم است. آیا آن کس که در حین استخدام فوت می‌کند مصداق همان کسی نیست که در زمان حیات، سبب پیوستن مالی را که همان حقوق مستمری پس از فوت است، به اموال خود فراهم کرده و آن مال پس از مرگ او به اموالش پیوسته است؟ در زمان حیات توری گسترده و ماهی پس از مرگ وی در تور افتاده یا اوراق قرضه‌ای خریده و پس از مرگ او جایزه‌ای به او اصابت کرده است و این اموال در شمار اموال او درآمده و از توابع ترکه شده است؟ (کاتوزیان، ۱۳۷۶، ۱۲۵؛ خمینی، بی تا، ۲۴۳). فقها به این سؤالات پاسخ مثبت داده و اموال مذکور را جزو ترکه دانسته‌اند (مغنیه، ۱۳۷۹، ۱۸۲؛ محمصانی، ۱۹۹۷، ۲۷۸-۲۸۱؛ مغنیه، ۱۳۷۷، ۴۹۶).

۵- مستحقین حقوق مستمری

اما از نگاه قانون استخدام کشوری، حقوق مستمری منحصرأً به کسانی داده می‌شود که قانون آنان را «وراث قانونی» نامیده است. از متن این قانون (فصل هشتم و نهم) چنین بر می‌آید که به حقوق مستمری نباید به عنوان «ترکه» نگاه کرد. ظاهراً اصطلاح «وراث قانونی» در برابر «وراث شرعی»، که مفهوم و آثار و تبعات فقهی و حقوقی خاصی دارد، اصطلاحی است که با قیود و شرایط خاصی، به وسیله جعل قانونگذار، وضع و آثار خاصی بر آن مترتب شده است. نتیجه تأسیس قانونگذار این است که آنچه به وراث قانونی می‌رسد دقیقاً عنوان «ترکه شرعی» را ندارد و همه احکام ترکه بر آن بار نمی‌شود؛ چنان که نویسندگان حقوق اداری نیز متعرض این نکته شده اند: «حقوق وظیفه وراث مستخدمین، مشمول مقررات قانون مدنی راجع به ارث نیست و قاعده «لذکر مثل حظ الأنثیین» در مورد آنان اجرا نمی‌شود بلکه طبق قانون استخدام کشوری به طور مساوی بین وراث قانونی قسمت می‌شود و چنانچه طبق قانون، سهم یکی از وراث قطع شود به سهم بقیه وراث اضافه خواهد شد». (ماده ۸۷ قانون استخدام کشوری، نیز ر.ک: طباطبایی مؤتمنی، ۱۳۸۷، ۲۰۵؛ همچنین می‌توان مراجعه کرد به: ابوالحمد، ۱۳۷۰، ۲۲۶ که ذیل عنوان ورثه مستخدم از همان وارثان مذکور در متن قانون استخدام کشوری سخن گفته و فقط به این بسنده کرده است که این ورثه با ورثه پیش بینی شده در قانون مدنی یکی نیست، بی آن که دلیلی بر این تفاوت ذکر کرده باشد). وراث قانونی متوفی برابر ماده ۸۶ این قانون عبارتند از: ۱- فرزندان یا نوادگانی که پدر و مادرشان فوت شده و در کفالت متوفی بوده‌اند، ۲- زوج یا زوجه، ۳- پدر و مادری که در کفالت متوفی

بوده‌اند.^۱ البته در همان ماده برای هر یک از ورثه، شرطی گذاشته است که با داشتن آن شرط می‌توانند مشمول آن مستمری باشند؛ مثلاً شرط فرزندان و نوادگان ذکور این است که «از بیست سال کمتر داشته باشند مگر این که به موجب مدارک مثبت در یکی از دانشگاه‌ها یا مؤسسات آموزشی عالی رسمی مشغول به تحصیل باشند و در این صورت نیز حقوق آنان در بیست و پنجمین سال عمر آنان قطع خواهد شد»؛ و نیز مثلاً شرط مادر متوفی آن است که شوهر نداشته باشد. (برای دیدن این شرایط ر.ک: بندهای شش گانه ذیل همین ماده). حال اگر قائل شویم که مطابق نظر قانونگذار، این حق به «وراث قانونی» متوفی می‌رسد باید چنین گفت که قانونگذار، یا باید چنین مالی را «ترکه» نداند که ظاهراً نیز چنین به نظر می‌رسد، یا باید برای این ادعا که به صرف جعل اصطلاح «وراث قانونی»، می‌توان عده‌ای از ورثه را محروم کرد باید دلیلی اقامه کند و راه دیگری برای برون رفت از این مغایرت به نظر نمی‌رسد. در نتیجه باید گفت با این کار که قانونگذار از ورثه، عده‌ای را کم کرده است تأسیس جدیدی نموده است.

۶- تشابه حقوق مستمری با دیه

آنجا که اولیای دم، از قاتل یا عاقله وی دیه طلب دارند، خواه در قتل عمدی که قصاص به دیه مصالحه شده باشد، خواه قتل شبه عمد باشد و خواه در خطای محض که عاقله عهده‌دار دیه است؛ می‌توان چنین تصوّر کرد که دیه، طی زمان پرداخت می‌شود. معنای این سخن آن است که طلب شخص متوفی و البته چون خود وی اینک حیات ندارد طلب اولیای دم (که همان طلب متوفی را می‌گیرند) به صورت «دین» بر ذمه دیه‌پردازان مستقر شده و به تدریج از ملک آنان وارد ملک اولیای دم می‌شود. آیا در مورد حقوق بازنشستگی و مستمری نمی‌توان چنین نظری داشت؟ طلبی که مستخدم از صندوق بازنشستگی دارد همان است که صندوق طی سال‌ها و برابر مقرراتی از حقوق وی برداشته و گویا صندوق به مستخدم وامدار شده است. اکنون که مستخدم، بازنشسته شده همان دین است که برابر ضوابطی به او بازپرداخت می‌شود. اما ماهیت این قرارداد را چگونه باید تحلیل کرد؟ صندوق از حقوق مستخدم طی سال‌ها درصد معینی کسر می‌کند، از این مبلغ می‌تواند استفاده‌های اقتصادی ببرد یا به آنان که پیش‌تر بازنشسته می‌شوند حقوق

۱- «به موجب ماده واحده مصوب فروردین ۱۳۱۰، برادر و خواهر کارمند متوفی در صورتی که در کفالت او باشند جزو وراثت قانونی به شمار می‌روند و به نظر می‌رسد که این ماده به موجب قانون جدید استخدام کشوری نسخ شده است» (طباطبایی مومنی، ۱۳۸۷، ۲۰۵). این تصویب نیز نشان می‌دهد که از نگاه قانونگذار، حقوق مستمری ترکه نیست.

بازنشستگی و مستمری بپردازد، امکاناتی برای رفاه و سفر و ... ایجاد کند اما در کنار این کسر حقوق‌ها دولت نیز از سوی بازنشسته و به سود وی، مبلغی به صندوق کمک می‌کند که می‌توان آن را «هبه بلاعوض» دانست، به شرط آن که صندوق به بازنشسته، تا زمانی که خودش در قید حیات است حقوق بازنشستگی بپردازد و پس از فوت او به بازماندگانی از او، و برابر ضوابطی، مستمری بدهد. اما آیا این تحلیل را می‌توان پذیرفت؟ رجوع به پیشینه بازنشستگی در ایران و ورود این مفهوم از جامعه غرب به ایران و پذیرش آن از سوی حقوق اداری ایران، ظاهراً بی آن‌که در عرف حقوق اداری ایران نظریه پردازی خاصی بر آن شده و جایگاه آن در حقوق موضوعه ایران تبیین شده باشد نشان می‌دهد که چنین تحلیلی از نظر عرف جامعه فقهی حقوقی ایران، مسبوق به سابقه نیست. گواه این مدعا آن است که همه آنان که از بازنشستگی و مستمری سخن گفته‌اند فقط به همین بسنده کرده‌اند که این حقوق به ازای خدمات گذشته شخص مستخدم به وی داده می‌شود تا کمک معاش وی و عایله‌اش باشد. حتی برخی از حقوق دانان با تردید سخن گفته و ضمن آن که آن را مشمول «مفهوم ترکه» می‌دانند اما مشمول «اصول قانونی راجع به ترکه» نمی‌دانند. این نظر، به نوعی بازگ کردن و پذیرفتن مفاد همان موادی است که پیش‌تر گفته شد و گویا ریشه در دشواری‌های اجرایی دارد: «تقاعد یا بازنشستگی در اصل، برکنار کردن کارمند دولت از خدمت، به جهت فتور ناشی از تحلیل قوا و طول سنوات خدمت و مانده شدن از کار است با دادن حقوق مخصوصی که مناسب با سن و دوره خدمت است و آن را حقوق تقاعد می‌گویند. حقوق تقاعد هرچند مشمول مفهوم ترکه است ولی مشمول اصول قانونی راجع به ترکه نبوده و علی القاعده تابع مقررات راجع به حقوق تقاعد است» (جعفری لنگرودی، ۱۳۷۶، اصطلاح ۱۳۸۲، تقاعد). پس هنوز این تردید باقی است که چرا حقوق تقاعد با این که مشمول مفهوم ترکه است مشمول اصول قانونی راجع به ترکه نیست؟ آیا می‌توان به اصل استناد کرد؟

اگر بپذیریم که مستخدم در دوران حیات خود، مالک حق بازنشستگی است به گونه‌ای که هزینه‌های جاری زندگی، صدقه‌ها، نذرها و ... را از آن محل می‌پردازد، هبه می‌کند، ضامن بدهی‌های کس دیگری می‌شود، خود را وامدار شخص حقیقی یا حقوقی می‌کند، می‌تواند به بخشی از آن وصیت کند و ...، آنگاه شک کنیم که آیا با مرگ وی این حقوق به گونه‌ای از ملک وی خارج می‌شود که مفهوم ترکه بر آن

صادق نباشد شاید بتوان گفت که مفاد اصل استصحاب^۱ این است که این حقوق نیز مانند سایر مایملک مستخدم و مانند همه طلب‌های دیگری که از دیگران دارد (نظیر ثمن مبیع، اجره المثل عمل، اجاره منزل یا دکان یا ...، دیه، آن چه به عنوان موصی‌به، حق او شده و پیش از اخذ آن فوت کرده است و ...) در زمره ترکه وی محسوب خواهد بود. در واقع، مفاد اصل این است که وقتی یقین داریم که چیزی ملک کسی است و پس از مرگ وی شک می‌کنیم که با فوت وی، به نحوی از مالکیت وی خارج می‌شود که مفهوم ترکه بر آن صادق نباشد، به یقین سابق عمل و حکم می‌کنیم که آن مال به «ورثه» می‌رسد، زیرا از یک سو، دلیلی نداریم که مستمری را از عموم ترکه خارج کند و از سوی دیگر، در مقام ثبوت و نظریه‌پردازی نمی‌توانیم مقررات دولتی را مخصّص مسلمات فقهی دانسته و قایل شویم که مفهوم ورثه، به شمار خاصی از آنان منصرف است. آیا ترجیح شماری از ورثه بر دیگران، «ترجیح بلا مرجح» نیست؟

۷- نتیجه گیری

از مجموع مباحث مطرح شده در این نوشتار می‌توان چنین نتیجه گرفت:

با توجه به این که مطابق مبانی فقهی، چیزی را که متوقی سبب ملکیت آن را در زمان حیات خود ایجاد کرده است به ملکیت وی در می‌آید و از سوی دیگر، با عنایت به این مبنا که قواعد ارث، امره بوده و احکام آن توقیفی است؛ در نتیجه باید اذعان کرد که بر مستمری نیز عنوان «ترکه» صادق بوده و باید مطابق سایر ماترک، بین ورث شرعی متوقی تقسیم گردد. وانگهی، تأسیس «وراث قانونی» در برابر «وراث شرعی»، توسط قانونگذار، جعل اصطلاحی است که با مبانی شرعی و فقهی سازگاری ندارد؛ بنابراین، علی‌رغم این که قانون مذکور، مستمری را «ترکه»- با مفهوم و آثار مشخص فقهی آن- تلقی نکرده و تقسیم آن را تابع قواعد ارث ندانسته است اما با عنایت به آنچه گفته شد می‌توان پذیرفت که حقوق مستمری، «ترکه» است و دشواری‌های مقام اثبات و اجرا را نباید به مقام ثبوت تسری داد.

فهرست منابع

۱. ابوالحمد، عبدالحمید، (۱۳۷۰)، حقوق اداری ایران، انتشارات توس، تهران، چاپ چهارم.
۲. امامی، سیدحسن، (۱۳۷۰)، حقوق مدنی، کتابفروشی اسلامیة، تهران، چاپ ششم.

۱- تصوّر نشود که چنین استصحابی، استصحاب کلی است بلکه مستصحب، خود «مستمری» است که پس از فوت، ملکیت آن برای مستخدم استصحاب می‌گردد.

۳. بحر العلوم، سید محمدتقی، (۱۴۰۳)، بلغه الفقیه، مکتبه الصادق(ع)، تهران، چاپ چهارم.
۴. جعفری لنگرودی، محمدجعفر، (۱۳۶۹)، ارث، کتابخانه گنج دانش، تهران، چاپ دوم.
۵. جعفری لنگرودی، محمدجعفر، (۱۳۷۶)، ترمینولوژی حقوق، کتابخانه گنج دانش، تهران، چاپ اول.
۶. حرّ عاملی، محمد بن حسن، (۱۴۱۴)، تفصیل وسائل الشیعه الی تحصیل مسائل الشریعه، مؤسسه آل البیت، قم، چاپ دوم.
۷. شهیدی، مهدی، (۱۳۷۴)، ارث، انتشارات سازمان سمت، تهران، چاپ اول.
۸. طباطبایی مؤتمنی، منوچهر، (۱۳۸۷)، حقوق اداری، انتشارات سازمان سمت، تهران، چاپ چهاردهم.
۹. کاتوزیان، ناصر، (۱۳۷۶)، ارث، نشر دادگستر، تهران، چاپ اول.
۱۰. کاتوزیان، ناصر، (۱۳۶۹)، وصیت در حقوق مدنی ایران، کانون وکلای دادگستری با همکاری نشر یلدا، تهران، چاپ دوم.
۱۱. کاتوزیان، ناصر، (۱۳۸۸)، قانون مدنی در نظم حقوقی کنونی، نشر میزان، تهران، چاپ بیست و یکم.
۱۲. عباسی، بیژن، (۱۳۸۹)، حقوق اداری، نشر دادگستر، تهران، چاپ اول.
۱۳. مجموعه قوانین استخدام کشوری.
۱۴. محمصانی، صبحی رجب، (۱۹۹۷)، المبادئ الشرعیة و القانونیه فی الحجر و النفقات و الموارث و الوصیة، دار العلم للملایین، بیروت، چاپ هشتم.
۱۵. موسی زاده، رضا، (۱۳۸۴)، حقوق اداری (۱ و ۲)، کلیات و ایران، نشر میزان، تهران، چاپ هفتم.
۱۶. بحرانی، یوسف، (۱۳۶۳)، الحدائق الناضرة فی احکام العترة الطاهرة، موسسه النشر الاسلامی، قم.
۱۷. حلّی(علّامه)، حسن بن یوسف بن المطهر، (۱۴۲۱)، تحریر الاحکام الشرعیة علی مذهب الامامیه، موسسه الامام الصادق، قم، چاپ اول.
۱۸. خمینی(امام)، سید روح الله، (بی تا)، تحریر الوسیله، مکتبه العلمیه الاسلامیه، تهران.
۱۹. شهید ثانی، زین الدین بن علی، (۱۴۰۳)، الروضة البهیة فی شرح اللمعة الدمشقیة، با تعلیقات سیدمحمد کلانتر، دار الیهادی للمطبوعات، قم.
۲۰. محقق حلّی، ابوالقاسم نجم الدین جعفر بن حسن، (۱۴۰۳)، شرائع الاسلام فی مسائل الحلال و الحرام، با تعلیقات سیدصادق شیرازی، دار الهدی، قم، چاپ سوم.
۲۱. محقق کرکی، علی بن حسین، (۱۴۱۵)، جامع المقاصد فی شرح القواعد، موسسه دار احیاء التراث، قم، چاپ دوم.
۲۲. مغنیه، محمدجواد، (۱۳۷۹)، فقه الامام جعفر الصادق، موسسه انصاریان، قم، چاپ دوم.
۲۳. مغنیه، محمدجواد، (۱۳۷۷)، الفقه علی المذاهب الخمسه، مؤسسه الصادق، تهران، چاپ چهارم.
۲۴. نجفی(صاحب جواهر)، محمدحسن، (۱۳۶۸)، جواهر الکلام فی شرح شرائع الاسلام، تحقیق عباس قوچانی، دار الکتب الاسلامیه، تهران، چاپ سوم.
۲۵. یزدی، سید محمدکاظم، (۱۴۰۹)، العروه الوثقی، مؤسسه الأعلمی، بیروت، چاپ دوم.